**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه419 – 17/ 12/ 1399 تفصیل بین شک در مقتضی و رافع /اقوال /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد تفصیلی بود که مرحوم شیخ انصاری در جریان استصحاب قائل شدند؛ ایشان بین مواردی که مقتضی بقا احراز شده و مواردی که مقتضی بقا مشکوک است تفصیل قائل شده و استصحاب را در صورت دوم جاری ندانستند.

شهید صدر فرمودند عمده وجوهی که برای این تفصیل ذکر می شود سه وجه است که در جلسۀ سابق به دو وجه آن اشاره شد:

1. وحدت مطلقه بین متیقن و مشکوک.
2. اختصاص ارتکاز عقلاء به موارد احراز مقتضی.

مرحوم صدر برای وجه دوم دو تقریب ذکر کردند که تقریب اولش را در جلسۀ سابق توضیح دادیم؛ محصل تقریب اول از وجه دوم این بود که به دلیل احتمال عهد بودن «ال» در الیقین، اگر ارتکاز عقلاء نباشد نمی توانیم از ادلۀ استصحاب یک کبرای کلی استفاده کنیم و چون این ارتکاز تعمیم هنده، تنها در موارد احراز مقتضی وجود دارد پس تعمیم استصحاب از مورد دلیل نیز تنها در همان محدوده خواهد بود.

پاسخی که ما نسبت به این تقریب بیان کردیم این بود که ارتکاز عقلاء منشأ نفی احتمال عهد بودن «ال» می شود و وقتی ظهور «ال» در جنس بودن شد دیگر می توان در تمام موارد بدان استناد کرد.

### پاسخ دوم به تقریب اول از وجه دوم اختصاص استصحاب به موارد احراز مقتضی

پاسخ دیگری که می توان به تقریب اول از وجه دوم داد این است که احتمال عهد بودن تنها در امثال صحیحۀ اولای زراره مطرح است ولی در برخی از ادلۀ استصحاب مانند حدیث اربعمائه این احتمال منتفی است چون تعبیر روایت این است که «من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه»[[1]](#footnote-1) و در این حدیث هیچ موردی وجود ندارد تا احتمال دهیم حدیث ناظر به آن مورد خاص است لذا اطلاق این حدیث تمام موارد یقین و شک را در برگرفته و حتی در موارد شک در مقتضی نیز استصحاب را ثابت می کند و با توجه به این که رابطۀ این دلیل با امثال صحیحۀ اولای زراره مثبتین است اطلاق آن تقیید نخورده و بر عمومیتش باقی می ماند.

ما این حدیث را سندا و دلالتا تمام دانستیم ولی چون شهید صدر سند این حدیث را تمام ندانستند طبیعتا وارد این جواب نشدند.

## تقریب دوم از وجه دوم اختصاص استصحاب به موارد احراز مقتضی

تقریب دوم این است که حتی با جنس دانستن «ال» در الیقین، چون مورد روایت، استصحاب طهارت است و استصحاب طهارت از مواردی است که مقتضی بقا در آن احراز شده است پس دلیل در موردی تطبیق شده که مطابق ارتکاز عقلاست و در چنین مواردی دلیل منصرف است به همان ارتکاز و بیش از موارد وجود ارتکاز را پوشش نمی دهد.

### پاسخ شهید صدر نسبت به تقریب دوم

عبارت شهید صدر در پاسخ به این تقریب قدری نامفهوم است:

و الجواب: منع الصغرى، بمعنى: أنّ ارتكازيّة الاستصحاب و ان صحّت ببعض المعاني لكنّها ليست ارتكازاً مركّزاً و واضحاً بحيث يصبح كالعهد، و يجلب النظر، و يصرف الكلام إليه، و لا هو محدّد بشكل واضح، و إنّما هو ارتكاز ذو مراتب باختلاف الموارد من ناحية الشكّ في المقتضي أو إحرازه أو غير ذلك، و ليس هنا تفاوت كبير دفعي بين بعض مراتبه دون بعض، فبما أنّ هذا الارتكاز ضعيف و تحديده- أيضاً- ضعيف فهو غير قادر على صرف الكلام إلى مقدار مرتكز محدّد.[[2]](#footnote-2)

ضعیف بودن ارتکاز را می توان فهمید ولی این که تحدید ارتکاز ضعیف است قدری نا مفهوم است؛ شاید مرادشان این است که عقلا در مواردی که مقتضی بقا احراز شده است یک ارتکاز بالفعل دارند ولی در مواردی که شک در مقتضی باشد ارتکازشان بالقوه است به این معنا که اگر کسی در آن موارد حکم به استصحاب کند تخطئه اش نمی کند ولو خودشان هم به این نتیجه نرسیده باشند ولی استنکاری ندارد یا این که نه تنها استتکار نمی کند بلکه تحسین هم می کنند یعنی می گویند ولو ما نرسیدیم ولی اگر قانون گذار دیگری آن را بیان کنند تحسینش می کنند.

با این توضیح احتمالی، ایشان در واقع می خواهند بگویند ارتکازی باعث می شود، دلیل از موارد غیر مرتکز منصرف شود که عقلاء نسبت به آن استنکار کنند و برایشان غرابت داشته باشد پس در موارد غیر مستنکر انصرافی ندارد یا اینکه لااقل در جایی که تحسین می کنند دیگر انصرافی وجود ندارد.

مجموعا به نظر می رسد مطلب همین طور است و این که بگوئیم دلیل استصحاب ناظر به همین ارتکاز باشد و بخواهد دقیقا ارتکاز مورد نظر را تأیید کند تمام نیست چون ظهور دلیل بگونه ای نیست که بخواهیم آن را ناظر به ارتکاز بدانیم.

# وجه سوم اختصاص استصحاب به موارد احراز مقتضی

وجه سوم برای اختصاص استصحاب به موارد احراز مقتضی، در کلام مرحوم شیخ مورد استناد واقع شده است[[3]](#footnote-3)؛ ایشان می فرماید تعبیر نقض تنها در مواردی صادق است که مقتضی بقا احراز شده باشد؛ مرحوم صدر می فرماید این بیان دو مقدمه دارد:

1. نقض به یقین نسبت داده شده ولی در حقیقت به متیقن اسناد داده می شود.
2. نقضی که به متیقن اسناد داده می شود تنها در جایی صادق است که متیقن، مقتضی بقا داشته باشد.

مرحوم صدر ابتدا به بررسی مقدمه دوم پرداخته و بعد وارد بررسی مقدمۀ اول می شوند[[4]](#footnote-4)

## بررسی مقدمه دوم وجه سوم

مرحوم صدر در توضیح مقدمۀ دوم به نقل از مرحوم شیخ انصاری می فرماید: نقض در مقابل ابرام است و صدق نقض تنها در مواردی است که منقوض یک هیأت اتصالیه داشته باشد مانند «نقضت الحبل یعنی قطعته»؛ در استصحاب حقیقتا متیقن نقض نمی شود لذا اسنادش مجازی است و مصحح این اسناد مجاری این است که متیقن دارای مقتضی بقا است یعنی وجود مقتضی را وجود مقتضا فرض می کنیم و این مصحح اسناد نقض خواهد بود.

مرحوم صدر می فرماید نقض در مقابل ابرام است:

و يرد عليه: أنّ النقض- كما ذكر- يكون في مقابل الإبرام، و الإبرام مصدر ثان للبرم بمعنى الفتل، و الإبرام هو إجادة البرم و إحكامه ، و النقض يعني حلّ البرم، فقد يسند إلى الهيئة البرميّة فيقال مثلًا: نقضتُ البرم الموجود في الحبل، و قد يسند إلى ما يدلّ على ذات الشي‏ء بما هو متّصف بالهيئة البرميّة ككلمة (الحبل) فإنّها تدلّ على الخيوط المفتولة بما هي مفتولة، فيقال: نقضت الحبل، و على كلّ حال فالمصحّح لإسناد النقض هو الهيئة البرميّة لا الهيئة الاتّصالية، و غاية ما نصنعه عند فرض استمرار المقتضي استمراراً بالمسامحة للمقتضى هي تصحيح الهيئة الاتّصالية بالمسامحة، و ليس المصحّح لاستعمال كلمة (النقض) الهيئة الاتّصالية.‏[[5]](#footnote-5)

ایشان می فرماید ما گاهی نقض را به هیأت برمیه نسبت می دهیم و می گوئیم «نقضت البرم الموجود فی الحبل» و گاهی به خود امر دارای برم اسناد می دهیم و می گوئیم «نقضت الحبل». برم یعنی همان در هم تنیدگی که در حبل بین رشته های آن وجود دارد و نسبت برمیه یعنی نسبت در هم تنیدگی این رشته ها؛ آایشان می فرماید نچه مصحح اسناد نقض است هیأت برمیه است نه هیئت اتصالیه؛ این که اگر مقتضی بقای آن شیء وجود داشته باشد باعث اتصال بقای آن به حدوثش می شود، هیأت برمیه درست نمی کند بنابراین مصحح اسناد نقض هیأت اتصالیه نیست.

بعد ایشان می فرماید ظاهرا نقض مطلق حل نیست بلکه مراد حل شدید است و مجازا در مطلق رفع بکار می رود \_حال چه رفع هبأت برمیه چه رفع هیأت اتصالیه\_ به اعتبار آن شدتی که در رفع هست و آن شدت رفع است که علاقه بین معنای حقیقی و مجازی است.

در چگونگی تصویر شدت در رفع، ملاحظات مختلفی وجود دارد که باعث می شود شدت را در تصویر کنیم، یک ملاحظه اینست که اگر مرفوع خیلی قوی باشد می توان شدت رفع را در مورد آن لحاظ کرد مثل «نقضت الحبل من مکانه» در جایی که طناب چسبیده باشد به مکان و ما به زحمت آن را جدا کنیم و به دلیل شدت چسبندگی است که می توان رفع آن را نقض نامید ولی «نقضت الحجر من مکانه» تعبیر نمی کنیم؛ ملاحظۀ دیگر در شدت رفع، رفع کامل آن شیء است مانند نقضت الشبهه که در عین این که شبهه استحکام ندارد بلکه در مفهومش ضعف دیده می شود ولی نقضت الشبهه می گوئیم و این تعبیر به ملاحظۀ برطرف کردن کامل شبهه است؛ شاید ملاحظۀ موجود در مقام این است که رفع ید از یقین به شک به شدت ناپسند است و این نحو تعبیر واجد یک نکته بلاغی است یعنی می خواهیم بگوئیم این رفع شدیدا نادرست است.

ایشان در مقام جمع بندی کلام شیخ انصاری می فرماید:

و المتحصّل من كلّ ما مضى: أنّ نظر الشيخ الأعظم (قدس سره) إن كان إلى فرض الهيئة الاتّصالية فتلك الهيئة و إن كان يمكن دعوى أخذها في اللفظ، بدعوى: أنّ اليقين بمعنى المتيقّن استعمل في الفرد الطويل الأمد، فيتضمّن الاتّصال، لكن الهيئة الاتّصالية لا تفيد في المقام؛ لأنّ النقض يكون في مقابل الإبرام، و يحتاج إلى الهيئة الفتليّة التي هي عبارة عن التفاف شي‏ء بشي‏ء لا عن الاتّصال بمعنى الامتداد. و إذا كان نظره إلى الهيئة البرميّة المفروضة مسامحة بمناسبة التلازم الاقتضائي فتلك الهيئة غير ماخوذة في الكلام.[[6]](#footnote-6)

نظر شیخ انصاری اگر به این باشد که باید هیأت اتصالیه ای باشد تا نقض صادق باشد و با فرض این که یقین را متیقن دانستیم این هیأت اتصالیه در مواردی دیده می شود که مقتضی داشته باشد باید گفت هیأت اتصالیه بی فائده بوده و مجرد اتصال و استمرار کفایت نمی کند بلکه باید در هم تنیدگی وجود داشته باشد تا نقض صادق باشد، به دلیل این که نقض در مقابل ابرام است.

ایشان می فرماید در مفهوم نفض دو عنصر نهفته است عنصر اول مفهوم حل است که به معنای قطع اتصال نیست بلکه به معنای از بین بردن آن در هم تنیدگی است و عنصر دوم مفهوم شدت و قوت است و از این جهت است که با کلمۀ حل تفاوت پیدا می کند؛ ایشان می فرماید به همین جهت نقض را خلاف ابرام دانسته اند نه برم چون ابرام یعنی «جوده البرم و احکامه» و بعد می فرماید در ما نحن فیه که کلمه نقض را مجازا اسناد دادیم به اعتبار حفظ عنصر دوم است بنابراین در واقع می خواهند بگویند استعمال کلمۀ نقض در مقام به اعتبار اینست که نقض یقین به شک خیلی امر ناپسندی و نادرستی است.

این کلام مرحوم صدر در توضیح مقدمۀ دوم بود.

### نکاتی پیرامون کلام شهید صدر

ایشان در مورد بیان مرحوم شیخ توجیهی ذکر نموده و در صدد پاسخ آن بر می آیند که در آینده به آن می پردازیم.

ایشان تعبیر می کند:

و الإبرام مصدر ثان للبرم

این تعبیر مسامحی است چون برم ثلاثی مجرد است و ابرام از ابرم یبرم است لذا تعبیر مصدر ثانی تعبیر دقیقی نیست.

ایشان در ادامه می فرماید:

و الإبرام هو إجادة البرم و إحكامه

این که ابرام اجاده البرم باشد را در کتب لغت نیافتم؛ آن چه در کتب لغت دیده می شود از این قرار است:

**كتاب العين ؛ ج‏8 ؛ ص272** و الْإِبْرَامُ‏: إحكام الشي‏ء، و أَبْرَمْتُ‏ الأمرَ: أحكمته‏

**المحيط في اللغة ؛ ج‏10 ؛ ص243** و أبْرَمْتُ‏ الأمْرَ إبْرَاماً: أحْكَمْته. و البَرْمَةُ: اسْمٌ من إبْرَامِ الحَبْلِ. و بَرَمْتُ‏ الحَبْلَ و أبْرَمْتُه‏

**المخصص ؛ ج‏13 ؛ ص163** أَبْرَمْتُ‏ الشى‏ءَ و بَرَمْتُه- أَحْكَمْتُه‏

**لسان العرب ؛ ج‏12 ؛ ص43** أَبْرَمَ‏ الأَمرَ و بَرَمَه‏: أَحْكَمه‏

برخی از کتب لغت تنها ابرام را ذکر کرده و برخی هر هم برم و هم ابرام را ذکر نموده اند ولی هر دو را به یک معنا گرفتند.

ظاهر عبارت المحیط و المخصص و لسان العرب اینست که ابرام و برم به یک معناست بنابراین فرقی که مرحوم صدر بین برم و ابرام بیان نموده اند را در هیچ یک از کتب لغت ندیدم؛ این که ایشان می فرماید چون نقض را خلاف ابرام دانستند نه برم ظاهرا نکته اش اینست که در مفهوم نقض شدت و قوت خوابیده، به نظر می رسد ناتمام است و علت ذکر ابرام در مقابل نقض اینست که ابرام شایع است و برم به این معنا چندان شائع نیست کرچه برم به معنای ناراحتی و ضجر بکار رفته است ولی برم به معنای محکم بودن چندان شایع نیست،

# معنای ابرام

اینطور که از کتب لغت استفاده می شود ابرم به معنای این است که یک طناب را دو تکه کنند و بعد به هم بتابند و یک طناب محکم تر ایجاد کنند؛ در فرهنگ ابجدی تعبیر شده:

**فرهنگ ابجدي ؛ متن ؛ ص183** بَرَمَ‏- بَرْماً الحبلَ: ريسمان را دولا كرد و تابي

عبارت لسان العرب این گونه است:

**لسان العرب ؛ ج‏12 ؛ ص43** هو مصدر بَرِمَ‏ به، بالكسر، يَبْرَمُ‏ بَرَماً، بالفتح، إِذا سَئِمَه و مَلَّه. و أَبْرَمَ‏ الأَمرَ و بَرَمَه‏: أَحْكَمه، و الأَصل فيه‏ إِبْرامُ‏ الفَتْل إِذا كان ذا طاقيْن. و أَبْرَمَ‏ الحَبْلَ: أَجادَ فتله. و قال أَبو حنيفة: أَبْرَمَ‏ الحَبْلَ جعله طاقَيْن ثم فَتَله. و المُبْرَمُ‏ و البَريمُ‏: الحَبْل الذي جمع بين مَفْتُولَيْن فَفُتِلا حَبْلًا واحداً مثل ماء مُسْخَنٌ و سَخِينٌ، و عَسَلٌ مُعْقَدٌ و عَقِيدٌ، و مِيزانٌ مُتْرَصٌ و تَريصٌ.

اگر چه در این عبارت از لفظ اجاده استفاده شده ولی اجاده ای که اینجا ذکر شده به این معناست که ما گاهی یک طناب معمولی داریم و گاهی دو طناب را به هم می تابانیم و یک طناب محکم تر ایجاد می کنیم نه این که این اجاده بعنوان فرق بین برم و ابرام ذکر شده باشد.

اما در مورد تعبیر نقض نیز مرحوم صدر فرمودند متضمن معنای شدت است ولی هیچ شاهدی بر آن پیدا نکردم؛ بله نقض در مقابل ابرام است یعنی ان طناب محکم را باز کردن، آن شیء مبرم باید محکم باشد تا بتوان گفت نقض شده ولی نه این که خود نقض هم باید با شدت باشد.

مجموعه ای از عبارات در کلمات آقایان وجود دارد که در آینده به آن می پردازیم

1. الخصال، ج‏2، ص: 610 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول ؛ ج‏5 ؛ ص231 [↑](#footnote-ref-2)
3. فرائد الاصول، ج‏2، ص: 574 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول ؛ ج‏5 ؛ ص231 [↑](#footnote-ref-4)
5. مباحث الأصول ؛ ج‏5 ؛ ص232 [↑](#footnote-ref-5)
6. مباحث الأصول ؛ ج‏5 ؛ ص234 [↑](#footnote-ref-6)